

کتابخانه
سورای
اسلامی

۱۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب رساله در اصول و فروع فقه طبری

مؤلف

مترجم

۱۶۴۲

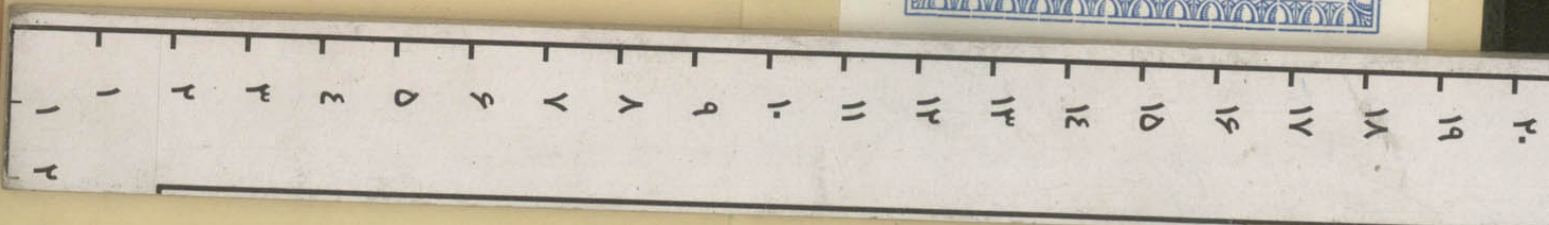
شماره قفسه

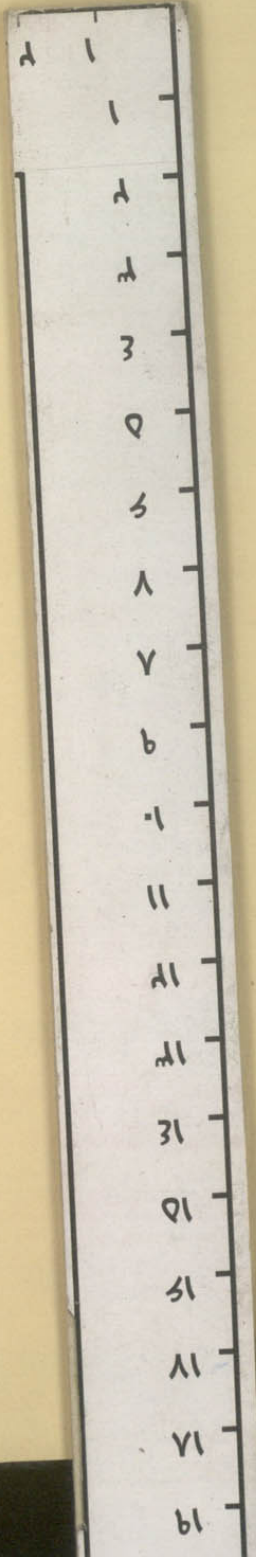


جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۷۷۰۷





کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب رساله در اصول و فروع فلسفه طبیعی

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۶۵۴۲

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۷۷۰۷

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

اسم من در روز جمعه
و ظلم وجودم فریاد است و کاتب این ذکر
میدرد و از صاف منصفه نصفت آن طهار
عالم و اثر حق ایام مرقوم گردانند تا ابد آلا باد
نام حکایت او بر صافی شریف روزگار
مخند و مویز بمانند نفاش قدر این ایام است
صوفی حال خواب آلال و مبتدی است
در ایام عدل توای کشف
نقاره شکایت کس از روزگار ملوک
مانی اندر چشمند ز پیشگان سیر
تو در سیرت پادشاهی خویش سبزه

پادشاهان کبیر
چون که در کتب
این کتاب
باز شکره این
دوست که آسایش خلق در طلب آورد
بسی بر سر خلق اندیشه دار
زنده دار
چون هر یک از علمای کبیر که
بواسطه حوادث روزگار افتاب فضیلت
و اهتساب فضایل ایشان در برابر حق و طاعت
خلق پنهان گشته بود از پر تو آفتاب آفتاب
است آن معدت منفعت که لایزال با صبح
راجحال و زنده اقبال سلطه باد از نظر
هد و طریق المطالب طلب شده جلال
نوع البال رافع المال می بودند و بشکراین گشت

۲
عظمت و مویبت کبیریت
این افتاب آفتاب
مردوس دار و این
خسوف محفوظ و جسم الله سبحان اقبال
بنده عیال البقاء عیدم الاستطاعت کمال
در زاویه فقر و نام ادی و کوشه جنون در مغرب
متروی بود و در غایت سیرت و بغیر بی پرواقت
بیرتبه مشمول عواطف و احسان طایران آن
در گاه که کبیریت القات و توجرت
نیافرست از تمام یافت شکر این مویبت علی
سینه ابد از سعادت رفیق توین بعضی از رو
جواهر و شکر در رکات و حکم و حقایق
از هر جنسی خوشتر و از هر سفره خوشتر بدست آورده
و بقوت مناسب حج کرده و بالمسافر سفره

۱۶۵۴۲
۲۰۷۷۰۷

کمال تعالی که در کمال شرف است
که لازم است که در کمال شرف است
بش است که در کمال شرف است
و مقام است یعنی هر چه در کمال شرف است
عالم است که در کمال شرف است
بر عالمیت او افعال محکمات است
حیات و دلیل بر حیات آنست که قادر عالم
البتة می خواهد بود بر ادوات و دلیل
بر اراده تفضیل نماید افعال در وقت وقوع قضا
لایهات از تفضیل و آن ارادت و امر و نهی
جسارت و سیادت و دلیل بر اراده و راه است
در کمال شرف که در کمال شرف است
از تمام باقی برایت زیرا که واجب الوجود است
و حیات عدم سابق و لاحق بر واجب الوجود

در کمال شرف است که در کمال شرف است
که در کمال شرف است که در کمال شرف است
آورد که در کمال شرف است که در کمال شرف است
ملائکات است که در کمال شرف است که در کمال شرف است
این رسالت است بر اصول شرف و قواعده
طریقت و تزیین اخلاق و ارسال حقیقت و نوری
حکمی و معنوی و طبی و دیگر اینست و بانه الله التوفیق
و علی السلام
در بیان شرف و ایمان و اسلام چنانکه
اعیان و مقصد اقصی اتفاق علماء و حکماء و آراء
است و طریقت شرف نزد علماء شرف است بر اصول
خیرت و آن توحید و عدل و سوره و
امانت و معاد است و توحید آنست که در کمال شرف است
الوجود را بچنین یقین بدانند که در احداث

مشق حروف
منطق است
موجب کلام
یعنی هر چه
و عذاب و شکر و قیامت و بهشت
و دروغ و همی و صدق و مطابق واقع است
و صفات پسندیده که واجب الوجود اطلاق توان
کرد و خدای تعالی از آن منزه است بهفت است
آنست که خدای تعالی مرکب نیست زیرا
که مرکب استاج یا اجزاست و خدای تعالی هیچ چیز
نیست و خدای تعالی بسم و غیره نیست
زیرا که اجسام و اعراض استاج بیکان اند و عباد
و خدای تعالی استاج بیکان نیست و قدوسیت و دور
قل و در جهت نیست زیرا که در عمل و جهت است

محتاج باشد و صفات
و احوال عالم در
محتاج است
نیست که اگر در عمل عبادت باشد و منفعل و غیره
از عبادت است که در خدای تعالی است
حالت زیرا که اگر مری کرد و لازم آید که جسم باشد
و در عمل و جهت آنست که واجب الوجود را
شریک نیست آنست که محتاج نیست و غنی
مطلق است آنست که کمالات او زیادتر است
نیست یعنی قادر بقدره و عالم بصیرت بلکه قادر است
لذاته و عالم لذاته و صفات عین ذات است
و عدل تنبیه واجب است از افعال انفس و مستح
و ظلم و موافق قوه حکمت و صواب است بنوع
آنست که تحقیق که حضرت محمد رسول پرغمض است

ب

و معصوم و غیرت و غیرت است
و اتفاقاً کرده اند که در آن خبر داده
و بنی ان نیزت که خبر است در آن معالی بی واسطه
بشره و امامت و بیست علمیات در دین
و دنیا و لطفت و امامت که اعلم و از بهر ذوق
و اتقی و او مع اهل زمان باشد و معصوم و معصوم
و امام بر حق بی واسطه بعد از رسول علیه السلام
و بعد از ویازده مرتبه زنده و امام بر خیزد و معصوم
از خود است که بر او ایس بنده گان خدا را آنچه خدا
فرموده است در رسول خدا امر کرده است نهی نکرده
است که منی گویی آنچه خدا و رسول خدا منی کرده است
تو که آنست که دست داری خدا ان نبوت است
را بر آنست که دشمن داری و دشمنی است بر او
آنست که بدانی که خدا و دست بدنی و نشاء عسفری

علی اس...

ان

ان فی نعمت و خوار است
مثل سوال و جواب و غیره
و جو رو تصور و عملان هر حق و صدق است و
و قیوع آن بعد مفارقت روح از بدن در آخرت
خواهد بود ان سلام پنج است صلوة زکوة
صوم حج جهاد صلوة و آب هر وقت قسم است
ناز شب ساز و زی که آن ناز پنج وقت است نماز
جبه نماز خمبیدن نماز طواف نماز آیات
نماز میت نماز نذر و عهد و بیعت و در نماز نوازش
بسیار است و بعد که ترک نماز را مباح میدانند
و حلال گمانند بنده و زکوة مال و آنچه کسی را
که مالی نقد مفروضه است که باشد و بفضایب
رسیده باشد و لفضایب زر طلا از نیت
وینا ریخ وینا است و لفضایب زر نقره از

دولت و دنیا و غیره که غلبت است
و آن لذت و بوی است و صوم در
سالی یک ماه واجب است و آن ماه رمضان است
و حج واجب است بر کسی که او را استطاعت باشد
و جهاد واجب است که در خدمت امام زمان که است
محمد مهدی صاحب الزمان علیه السلام بافتار
نخا و جهاد کردن پس این مجموع که مذکور شد
اصول تشریفات است و هر که بدین عقیده و تعهد
و اقوال و افعال عمل نماید در دایره اهل اسلام است
و از مؤمنان است تا مانند اصحاب طریقت و ارباب
سیرت انسان است که با کمال خلق با خلق الله
متعلق و موصوف با خلق جمیع او صاف
پسندیده شود مثل کرم وجود و سخا و علم
و میا و رفق و شفقت و وفا و قطع محبت و تقوا

از دنیا و میر و شکر و غیره تا بوی است
و هوا و اخلاص و وفای است و عیال طلب از
غیر خدا و توکل و تسلیم و رضا و توجع با ظهور
باطن بجزفت مولی و تقاضا و فتوة و مردت
و عبادت حق با خوف و رجا و صلاح و عفت
در خلایق و بذل و ایثار در باره فقرا و محبت
علاقه و صلح و تقسیم و نیکوکار و کار و اهل
اخلاق چهار است حکمت و عفت و سخا
و عدالت حکمت است که موقوف اشیا و حقایق
کامیالات و ماهیت موجودات را بر وجه معصوم
و بیخ توابع حاصل نماید و حکمت و نوع است
علم و عمل عفت است که شهوات نفسانی
و لذات جسمانی را مطیع اغراض باطنی سازد تا تصرف
حکمت تقاضای ای او بود و عدالت است که نفس

تخصی و افعال
تأخریات
در پرتان کرد و عدالت
در استیت و تمامی قوتها را با یکدیگر
و قوت عاقل را آتشان نمودن و عدالت چون
وضع الشیخیه موضوعات باید که هر چه از واقع
شود همچنان باشد که باید و تقوی و باستحقاق
اشد و این اخلاق در طرف دارند از افراط و تفریط
برود مذموم است و حد اعتدال شکور و محمود
خلاقین که در میان است که از افراط
ایش نشان است میان چون مراد تقیم است
بر دو جانبش قوتهاست یعنی جمع اخلاق در
وسط است و اصول اخلاق را بریند کرده اعتدال
سطوت مدرکه و حکم آنکه اجناس انواع اخلاق

بسیار از قوتها را در انواع و اخصان
و افراد بسیار است و در وقت حکم تقوی است
اول ذکا در سرعت فهم حسن عقل
صفا در ذهن صفا در فهم حسن تقوی
و حفظ تذکر انوائی که در حق عظمت
دوازده است چهار رفق حس
هدی مسالت سکون نفس خورشید
و مالک نام نفس بودن صبر
و قار و رع انتظام بصیرت
امور بر وجه حسن بودن حریت نفس
حفظ نفس و نیاز بودن سخا در سخا
بود که اتفاق اموال بر آسان بود بلکه خفاطه
از ان میسبج کرده از ان می که در وقت سخاوت
بخت است کرم ایشار

در وقت که در آن استماع لغت است
در ساعات و آن ساعات
در وقت ساعت
در آن وقت که واجب بنود
در آن ترک بعضی چیز است
در آن ترک آن و انواع که در وقت
در وقت و از ده است و صداقت
در وقت و فایده شققت
در وقت مکانات حسن است
در وقت حسن قضا
در وقت چون آن که در اخلاق
در وقت احوال موصوف و منقوت کشت باید
در وقت و معارف و اشیا شروع نماید و بدین
بسیار معروف نشود بلکه در ترقی و تصاعد باشد

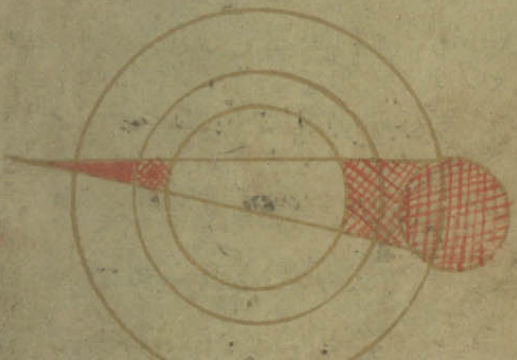
بنوعیتی که ذکر کرده شد بنا بر حرکت قلم و هر
حرکتی را فایده آن است که در آنند و دیگر چون قلم
که اگر در کشف میکند و بهیچ که کشف نمیکرد
و عطار و زهره را و زهره مرغ را و مرغ را بیشتر ترا
و شتری زحل را و زحل بعضی از ثوابت او معتقد است
که کاشفت که کشف می باشد معلوم کرد
که ترتیب این ملک برین پنج باشد و گوای که این
از نفس این است اما که جسم او تیره و ظلمت است
و نور از آنجا است و در وقت اقصای رومی
او مواج است و رومی نور از او مواج است
و دایره صغیر که حاصل است میان رومی
منطبق است بر دایره رومی که حاصل است
میان رومی و میان غیر رومی و چون از هم جدا
این دو دایره تقاطع کردند بلبل شد او بقدر

۹
 کتب است پس در هر ماه زمین میان ماه و آفتاب
 حایل شود ماه را از آفتاب نور مانع شود و پس
 زمین که بر شکل مخروطی است و پاره و تاریک به جسم
 بافتند و بدین بسبب با نور آفتاب نمایان صورت



و جمیع افلاک شفاف و لطیف اند و خفیه و قلیل
 نیستند چه غفلی میل محیط دارد و ثقل میل بر مرکز
 و گرم و تر و سرد و خشک و نمنا و ذوقی ندارند
 و قابل کون و فساد نیستند و حرکت ایشان ازادی
 و استدارت است و فلک البروج را بدو ابرو و پس

انفراج و ایرین روشن تر از آید تا وقت مقابله
 که با نور آفتاب مذکور این استطابق شدند و بعد
 میرشد و بر آن وجه که نور افزون شود و انقباض
 میزند و در وقت اجتماع زمین اگر ماه حایل
 شود میان بصر و آفتاب چنان نماید که آفتاب
 در نور شده و آفتاب از نظر پدید آید آن
 یترک جسم ماه بود و آفتاب که اجتماع واقع
 شود کسوف مری شود و صورت کسوف اینست



الاضرف است که چون نور ماه از آفتاب محبتش

کرده اند و هر شبی با هم می خوابند و هر روز صبح
از سینه دشت درجه و همین فلک با برکت
درشت بخش مساوی است که در آن
منازل قرار است و آفتاب چون در محل وینزل
رسد شب و روز مساوی باشد و چون در
سرطان آید غایت درازی روز و در جدی غایت
کوتاهی روز و سبب درازی قطع مدارات
علوی همچنین است که در مرکز خاک نازل میشود
شمالی و کوتاهی قطع مدارات جنوبی است و در خط
استوا شب و روز ایسا است و تاثیرات
علوی و خاصیت فلکیات در ارضیات جلالت
که خاصیت روح در ابدان چه روح در بدن یک
پیشینت اما در هر جزو از بدن خاصیت روح دارد
چنانچه در روزنه چشم نبات و در گوش شنوا

دور زبان گویا و دور و گویا و در پای رو او در دل
و اما دور و مانع مددک شیا پس تاثیر علوی همچنین است
که در مرکز خاک نازل میشود و هر جزوی از زمین
خاصیت و کما هر یک کرده و بیشتر که فایض می شود و در
صفتی دیگر پیدا شود پس تاثیرات علویات که درین
مرکز خاک نازل میشود یکی پیشینت و همچنین آفتاب
و هواد آب و خاک هر یک یک پیشینت است
باهر امکان و امکان و نبات و جاد و حیوان
و ان از ایشان فایض دیگر می کشند و گرفته خاک
اعلام مراتب و از ذرات اتم است جهت آنکه خاک است
و خلقت اینها و ادیسا و حکما از بانی و علمای الهی
و خاکت که بسبب اتمند و اعزید و استر بر و آب
و اسباب معیشت خلق آمده شده و افلاک او را
احاطه خود کرده و از همه جهات بر و فایض است

و بواسطه تنزل ثقل سبک و کشف شده
و اجسام گردیده و روح قدسی را مطهر کرده پس
سبب بر خاصیت که در همه علویات است اتم از آن
هرم که خاک خواهد بود و در خاک انواع نباتات
و غذای لطیف لذیذ ظاهر شده تا به این حد
این که شود و در خاک از کان و مساوی و جوی
ورز و سیم و دویست پس خاصیت از این اتم
و اتمی از خاصیتها و حرکت این اتمها و خواص
بواسطه هر جزو از هر که خاک است که استقامت از او
فرموده اما هر طهوری که از خاک میشود از جهات
و نباتات و از کان و حیوان و غیره بواسطه
علویات و سیر افلاک و اتم و انظار است
بقوت تأییدات اتم و این مجموع با زرع
بان که میشود پس خاصیت اتم و اتم و اتم

۱۱
و بعضی از خواص از این نباتات باشد چنان که
جمع جمیع موجودات خاصیت او به جمیع
خاصیات خواهد بود و از آن که هر که او اتم
و این هم باشد خاصیت قول و فعل و نباتات
و حرکات و سکنت و زمین قدم او پیش خواهد
بود و حرکات که او کند همادی سرایای آن
کامل باشد چون انظار که او با یکدیگر یکباره اثر
این اتم و اتم و اتم و اتم از آن باشد که او با یکدیگر
با یکدیگر نگاه کنند از آنچه او با یکدیگر نگاه
انظار پس از آنکه چنان در هر که خاک در جو
فلاک است با فلاک که با یکدیگر در زمین و آن
که با یکدیگر علیا که کوکب درمی لایسته قیه
و این نوعی صفت این است در الفس که نباتات
سیر نمایند و کوکب سیر بسیار در دایره افلاک

حرکت میکنند آن در ارواح کاینات و در اجسام
در اجسام افلاک و از افلاک مغناطیس که
که آبا و امهات اندموا میدلته که آن جاد و عجا
و حیوانت متولد میشود و کاینات جو که آثار
علویه گویند از اجزیه و او خنده و اجزیه از خرد متولد
می شود سبب حدوثش بر آنست که چون بنابر
مرتفع شود از سطح زمین و مقاعد و صحت گردد و این
اجزیه متکاتفه بکره زمهریر رسد اگر کرد و فقط
است که حاصل شود ازین بنابر باران شود و بر
توکلن سطح شدت برووت می نمایند شود
چنانچه فقط است که از سقف جام چکد و سبب
پیدا شدن رعد آنست که اجزیه و او خنده در جوف
ابر نشین شود و او را می شکافند و در حال شکافتن
آوازی میدهد و آن رعد است و سبب حدوث برق

آنست که چون این دخان که از زمین مقاعد
شده و در میان ابر متبلس که توسط شدت
حرکت متغلی شود از برق فرمانند و حدوث
صاعقه آنست که چون دخان بکره ناز رسد آن
اجزیه بسبب کینه ناز التس کرده و از غایت عت
حرکت در کره ارض می برسد و بالتمام سوزان
سبب بلای بانی سخت آنست که بواسطه حرکات
اجزیه و او خنده و غیر آن هوا متوج می شود و در آنها
حرکت اجزیه می می هوا کرده و باد های بسیار
و هوای شدید پیدا شود و سبب نزله آنست که در
زیر زمین بنابر و دخان متبلس شود و شدت
حرکت آن بنابر زمین را می لرزاند و گاه است
که بواسطه برووت اجزیه آن بنابر آب شود و بیرون
مآید و اگر خستهها ازین نوع است و سبب حدوث

بالانت که اجزای ریشی صغیره مصیغه غیر تقصیر
 میان نظر و متعین می شوند بر وصف که خطوط است
 بصیرت از ایشان منکسر می شود باد و ایشان بواسطه
 صفو خالی هفت ماه اند بشکل اول پس آید بر روشن می
 می شود و آن مال است و چون همین اجزا اند کوره
 در نظر باشد در مقابل اقیانوس چون ناطق نظر کند
 فوسق و قفح نماید روشن تر ازین وجه آنکه چون
 اجزای ارض و مای و هوای همقاعده شوند و بگردنار
 رسند در مقابل اقیانوس منکسر گردد و نورش قفح
 نماید و آنکه سبب نماید اجزای ناریت و زرد اجزا
 هوایی و سبز آن اجزای مائیه و کبود و سیاه
 اجزای ترا با چه در حکمت مقرر شده که لولون سبز
 و طبع شیرین و حرارت و دم تعلق به نار دارد
 و لولون زرد و طبع ترش و سردت و صفرا تعلق به زرد

و لولون سبز و طبع شود و رطوبت و طبع تعلق به آب
 دارد و لولون سیاه و طبع تلخ و بیخوت و سودا
 تعلق به خاک دارد و عناصر از عقل پیدا شده
 و اول محضی که ایجاد است آب بوده از لطیفه
 هواد از الطیفه و نار و از کثیف او خاک
 پیدا شده و از غمت هر چه پیدا شده و از
 جوهر جسم و از جسم و نفس و جسم در عرض پنهان
 و جوهر جسم و طبع در جوهر و عقل در طبع و جوهر
 در عقل و علت جمیع موجودات و اجزای جوهر است
 و اول چیزی که از اجزای ایجاد شده عقل اول است
 و اسطر ماده ابدی که لا یصدق فی الواحد
 و بواسطه عقل اول عقل ثانیه و خاک اعظم و نفس اول
 شده و بواسطه عقل ثانیه عقل ثالث و خاک اول
 و نفس و برین منوال ایجاد عقل اول و خاک و نفس

شده تا عقل مشهور و افلاک محسوس و لغوی
فلیکیده پیداشده و موجود شدن مجردی از مجردی
مثل روشن شدن چراغی از چرخشیت و از عقل
عاشقه که عقل فعالیت و جبر مثل نزد حکما عبارت
انگوست میسر نامر و صورت و اعراض و لغوی
عقیده صادر شده و اشتراقیان گویند هر نوع ربا
دار و از جنب عقل و از ارباب النسخ و طبیعتیه
گویند و صوفیه و اشتراقیان در اثبات آن تمسک
و از اعالم مثال و ارض حقیقه و خیال منفصله
و لغوی ناطقه آنینه که شرا را لیه بانا اوست
و افلاطون از ما و ابدیت و نزد ارسطو حاد
بدیت و بعد غراب بدن با تیت و او بمتابه
مبت و بدن بمز آتش است و اشتراقیان
و بعد لغوی ناطقه مخصوص آن نیست و جبرانات را

هم هست بگفتنات هم از ادراک خالی نیستند
فاما معرفت واجب الوجود مخصوص آن است و بیلت
موسسات که بدانند که واجب الوجود بذات خود
موجود است و ذات او اتمقانی وجود اولند
و بجزیرت آن نیست و خالق و صانع و علت موجودات
و کمونات و متصف بصفات کمال او را
اول و آخریت و از ما و ابدی و قادر و عالم
و سمیع و بصیر و مرید و تکلم و دایما بربک تورات
و تقطیل در صفات او جایز نیست چنانچه در ایما
عالمت بر علومات و قادر است بر تقدیرات
و سمیع و بصیر است بر سموعات و غیر ذلک من
الصفات و معرفت ذات کما هرا از ادراک
عقل پرولت و وجود و وحدت و عالمیت
و سایر صفات واجب غیر ذات اوست یعنی غیر ذات

صفات وجودی ندارند و خارج و علم او حق تعالی
 و عالمت بکلیات و جزئیات و عالمت
 جزئیات بر وجه کلی و مراد این آنست که علم آن
 زمانی نیست و ماضی و حال و مستقبل با جمیع تصرفات
 می توان کرد و امتداد زمان با حوادث و تغییرات
 دوران بدفرد و احوال و حضرات و به نسبت
 علم او یک است و اما در هر مرتبه ارادت و نسبت
 اولست اگر چه بگویند و اگر نخواهند نامشخص
 و حسن لازم ذات اولست چنانچه صفات لازم
 و اگر کسی از یک جهت موجودی متعین شود و در سطح
 آنست که چیزی که شایسته لازم اولست در آنست که
 برای شایسته منافی حکمت است پس آن حسن و حسن
 خیر است و ممکن آنست که ذات او در تقاضای وجود
 و در تقاضای جمیع او کند بلکه او محتاج است و آن

و ممکن دو قسمت وجودی و عرضی و هر محتاج نیست
 و عرضی محتاج است به عرضی و وجودی دو قسمت وجود
 و مادی و غیر مادی چون مقول و نفوس و غیر مادی
 چون هیولی و صورت و جسم طبعی و هیولی است
 و صورت حال و جسم طبعی مرکب از هیولی و صورت
 بعد از آنکه اینها از حکمت بدقت طبع و نظر و انشا
 ثابت نموده صاحب حاصل از این مرتبه کرده و انواع
 قیودات و علم حکمت بالکلی افاض نموده توجیه
 به علم حقیقه المقایین و وجود مطلق بنماید و این مضمون
 بر علوم ارباب حقیقت که درای علم نظرات و
 موقوف بر تصفیه باطن و تخلیه سیرت حاصل شده
 مجالی از ان بنابر اهل ذوق و وجدان و معنی
 کرده میشود و ان را الله و انقی طبع لطیف آید

عارفان که و محققان آگاه متفق اند که وجود حق
یکیت و غیرتی را وجود حقیقی است و محقق
وجود و ظلی و حین الی دارند و در وجود حقیقی کثرت
و تعدد نیست و یک وجود است که در هر موجود
ظاهر است بجهت تفاوت ظاهر و حق تعالی واحد
بالذات کثیر الاسرار و الصفات کثرت
اسما و ذات با هر یک از صفات پس کثرت
مانند است از صفات و صفات نسبتها
معقولات است نه امور پس صفات نسبت
با خارج امور عدیه است اگر چه امور وجودیه است
در خارج عقل و در همین ظاهر پس کثرت در
اسما و ظهور ذات الهی نسبت به آن مختلفه بصور
چندین ظاهر ظاهر شود و هر غنی مقضای خود را

ابواب

اثبات و اظهار میکند و ایمان بر حال خود در حد
کمال الحقیق الایمان اثبات مانند را می آید
پس کثرت است که در ظاهر ایمان در تکلی است
حسب اظهار صفات مثل ظهور اعداد و بطور
واحد پس حق را ظهورات و شیونان است در ظاهر
مختلفه و بسبب ظهور در ظاهر مختلفه متنوعه
و حدت از و زایل میشود چنانچه واحد در ا
ایجاد میکند بسبب مکر شدن و اگر مکر شدی
حصول عدد ممکن بودی و عدد نیز مراتب واحد را
تفصیل میکند مثل اشکان و ثلثه و اربعه که هر یک
مرتب است از مراتب واحد و غیره واحد است که
متجلی است این مراتب از برای اکلا نشان واحد
مکرر است و صورت نیز واحد است پس در شان
غیر واحد مکرر هیچ نیست و او مرتب است از مراتب

واحد و غیر واحد نیست که متجلی است باین مراتب
از برای کماشمان واحد مکرر است و ماده او
بیزاد واحد مکرر است و صورت غیر واحد است
پس مراتب غیر واحد مکرر به جمعیت و اولی
الیت از مراتب واحد و ماده اعداد و غیره
اولست همنان و آشکار همنان
بلعکس لوح و مشهود اهل عرفان بلا است
همچو آشکار چه همنان که اهل تعجب نیستند
بهیچ مدان پس ایجاد واحد و عدد در الیک
شالی یاد همت و خلق و متنی واجب الوجود
ظاهر تر از انما همتیهات زیر که اذ بود
پیدا و ظاهر است و جمع اعداد و اعداد
و ظاهرات و واحد حقیقی قابل است و بوی
و کثرت و انفعال نیست و حقیقت جمع

اعراض و جمیع اعمت باریه است که بوجدت ستمطلق
عارض شده و این نمرد و محدود ایشا ظاهر
میشود و خیالات از اشکلا با حیوان ناطق و یوسف
مکنند و حیوان از جسم نایب است متحرک بالاراده
و جسم را بوی که قابل انبساط است پس ظاهر
که جبر است که با عرضی چند از اوضاع موجوده
و جمع میشود و متمرکز شود بوی هر قایم و این صفت
عارفان صاحب مقدر حاصل کرده
و صفت عارفان کامل مکررین جز خاستگان
عالم شین شدیم نیزه نور از همت ناز
شد زنده غذا جو کشت بازنده قرین تحقیقا
آند اندکی سمانه و فعال بنای خود متجلی است
در صورت مقیده از آنکه ذات الهی را صورت
معیان نیست تا بدان صورتی که اندر عالم

از قیود مشتمل بر همین اعتبار باید بالحق
نشود بین مقام زبرد و تافانی کرد و باقی
نماند شد و تاریخ عقیدات نماید به عالم
اطلاق تو اهدا کرد و تا از کدورات لغت
و ملامت حسنا از این قلب اصغر نماند
این مقام حاصل شود بر زود دل
زنگ او صاف نکوست و دل آینه است آینه
صاف نکوست کذا در طریقی عیب اصحاب
عیوب در خویش نماند اگر افاضات
مکوست در حضور حکم چنان مقررات
که الهیت اسم بر حضرت است است الهیت
با سواد است متحقق میشود و نسبت با عیال در
میشود و خایه واحد النسب سبب اعیان
لا قوی شود چه اگر اعیان بنودی اسم خالق همان

و قادر و وسیع و بصیر و غیر این مضامین نشدی
پس علت ظهور الهیت است و این تقریر کرده
شده لایق اهل ادب نیست چنانکه اگر عفت
گوید که سلطان بوجود من سلطان شد
البتة حق قدرت سیاست شود تو که باشی
تا درین کار عظیم کیفی بر من نمی پاز
کلمه تو نه هیچ و نه بر هیچ کار محو کرده
صحن جانگذار که بیداری تو خود را
در میان هم زیان است برای هم جهان
و تو حید یقین است و به تحقیق دانستن
که در عالم غیر حق فاعل و مقرب نیست و
موقود ادد منو است و دو پوست مثل باد
که در غم دارد که منو است و پوست و از
و پوست پر و ن دارد پوست پر و ن تو حید

تولیت بزبان و پوست اندرونی تو حید
اعتقاد است بر قلب و منزه تو حید المضاف
حقیقت و سر تو حید است بزور حق توان
چنانکه معاینه تحقیق شود که همه اشیا از
یک فعل صادر میشوند و سلسله اسباب بر
بنات و اجزای وجود و صاحب این مرتبه
هنوز در جباب باشد از اجزای که افعال و کثرت
افعال و ارتباط افعال با فعل منظور نظر است
اما در چه چهارم تو حید است که یقین داشته
شود که موجود حقیقی غیر از واحد مطلق نیست و
حکمت را او نام و اعتبار است بقوه کند
مثل آنکه کسی از آنان مثلا دست و پای او
در وی پسند پس کثرت و بی غلبه کند اگر
آن را جلد واحد دیدی بطلان اعضا خطور کند

بدر

تسبیح آن قاهر لظنه چون مورچه ضعیف است
که سواد خط را از خود کسب می کند پس کتابت را
اضافه بقلم میکند از آنکه ضعیف او بغایت
چنگت از چشم او بقلم میرسد و آنجا منقطع میشود
استه اوی چند آن نثار و کثرت با کثرت کتابت
تجاویز کند و از آنکه است بدست و از دست تعبیر
که حرکت است و از قدرت بار اوتی
قدرت مستور است و از ارادت بفرقی ارادت
را آنکه است آن قوم که دارند رسمی
چیزی بر حضرت پاک تو خدا ندوری
آن منم مگر می که هست از کثرت نبی است
رفعت از بی جوان این مقام حال او کرده
باید که خود را بجهت عزت بگذارد یعنی حق را
و لیل خود کرده اند و تدبیر کار و تقوی یعنی مهابت حق

نماید و بنوعی علی الاعمال است نماید از این جهت
یعنی است که رزق و اجل و خلق و امر و دست
ارادت اولت و او را هیچ شریک نیست و رحمت و
احسان و فضل و امتنان او را نهایت است و بطف
و شفقت و غمرا و اثریت از آثار او باطل
زهره و این بر داشت تمام سر بزرگتر است تمام
یعنی مصلحتی بر او بر میدانی غیر مصلحتی خود بر تو
آن خلیفه الله و مدبر عالم است در روح و حرکت
ظاهر است در این ظاهر که نوع انسان
بلکه جمیع اشیاء مخلوقه است از این حقیقت برادر
جمیع عالمها مظاهر است پس در عالم حیرت مظهر
روح است که مستی است بقول اول و جوایب نیست
کیاست که مخلوق است از بیلهوی چپ عقل اول
و جانبیت که جانب غیر است که بسوی حق است

کردیم تقصیر در قاعده ورق حقا که ندیدیم و ندانیم
در و جزوات حق و شهنون داشته حق
صورتی که در این ظاهر در گوش است غیر صورت
عینی ظاهرات چه ظاهر دیگر و ظاهر دیگر است
و آنچه هر می بیند و شنید و عکس است نزد حق حقیقت
الادب و دوستی مطلق که در هر چه ظاهر است عین
مظاهر است و در مظاهر لذات مظاهر است که
حقیقت و غیبی است واجب هر که و مفهوم
و معلوم هیچ کس نتواند بود که کمال تمام او را بطریق
بعلامت عزت که نشویش از او را که انعام
و تقصیر او نام عقلا در حیرت هر چه در عقل
و هم آید ذات احدیت از آن که حدس نرسد آ
از ظاهر او وجود و تحقق ظاهر و پیدایش از همه
جز ماست و از غایت ظهور و خفیه از فرط پدید آید

پهنانت معرفت کنه ذات مجرد از اسما
صفات و عدم تمسک بظاهر کاینات محتسبات
و محال زیرا که بحجاب غایت و جلال مجتهد برود
که بر یا محقر است و تفکر در ذات نمودن نهرا
چنانچه در حدیث بنوی دارد است لغت کرده
والله لا یفقه الا تفقه کرد و ذات الله فاما ما
ظهور نور احدیت با ایمان ممکنات هر ایای کونیا
و کلیات اسما و صفات ظهوری تمام و وجودی
لا کلام دارد و وجود بر اکمالیت و اولیاد کمالیت
صفاته غنای مطلق لازم کمال ذاتیت و کمال
صفاته و اسما ظهور ذات و شهود او
ایمان ممکنات قادر که تحقیق و اثبات
این حال خیال است که صورت در آینه شاهد میشود
و این ادراکات در عالم مثال حایثه میگردد

و عالم مثال علیت روحانی و جوهریت لغزانی
از جهت نوریت شیره جوهر و عقلیت و از جهت
مقداریت شیره علم جسمانیت لا بزم جسم نه مراتب
و نه جوهریت با عالم مثال بر حضرت حاصل ایمان
عالم روح و جسم و هر یک بسیار و جزو و اولیاد
بزرگ گویند و عالم عقلی است با اسما چون نقطه
است بر برای محیط و حقیقت انانی را با ظهور عالم
که بر ظاهر و اسماست مثل عقل و قلم اعلا و روح اعظم
و لوازم آنرا و روح محفوظ و غیر ذلک در عالم ضربت
بجست تنوع ظهورات و ظهور تمییزات فطایر و اسما
غیر متناه است و حقیقت انانی حقیقت قنی است
و اعمده لیسطه و او را مراتب و اعتبارات است و کسب
هر مرتبه از مراتب است مشهور و با هم منزه و بالغ عبارات
و مراتب و اسما و وجودی ندارد بلکه اعتبارات معتبر است

و بجز امور کلی که از حقایق لازم طریق موجوده در
خارج است مثل علم و قدرت و ارادت و حیاء
و غیر ذلک از امور عقلیه است که در خارج غیر محسوس
که به و المطلق کنند کاین علم است و قدرت و اراده
و حیات بلکه وجود ایشان و جوهر عقول است و این
بلاش از وجود غیر جانبدی در خارج هیچ انفکاک ندارد
چرا که از جمله لوازم آن ایمان اند و میان لازم و
لزوم جدایی نیست و این امور کلیه را حکم است و اثر
در هر چیز که او را وجود خارج غیر است و امور عقلیه در حقیقت
غیر جداگانه غیر ایمان که بنده در این خروج است
وجود است بصورت موجودات المطلق و باقی است در ظاهر
از این حیث است که باطن و ظهور وجود بصورت ایمان
شده و باقی است وجود است که در این معنی است
باقیست و صورت و بیست و شش سال از خدمت

بی در جهان از غیر و شکر و در حقیقت این دو جنبه است
ان یکا که در هر نفسی است و در باطن باطن است
و در هر نفسی است که در هر نفسی است
خاک است که در هر نفسی است و در هر نفسی است
آن به سواد کاین هم صورت است و در هر نفسی است
از در صورت نماید و در هر نفسی است
که در هر نفسی است و در هر نفسی است
انسان که با حقیقت است و در هر نفسی است
در هر نفسی است و در هر نفسی است
و در هر نفسی است و در هر نفسی است
و در هر نفسی است و در هر نفسی است
و در هر نفسی است و در هر نفسی است

تمامی کل متفق اند و شکی نیست که اینها در نزد باری تعالی
 مشاهده نموده اند **بند** این جز مایه و روایات است
 صد هزاران پروردگاری که متفقند بر بیان این
 آنچه که بخت در علم طنون **بند** ظاهر با کبریا
 ظهور یافتند از غایت نقص و قصور و قیافاتی
 محال و متعسرت پس سجد و وجود وجود و عدم
 عدم و کمال کامل و ناقص ناقص و لوز و لوز
 و طلیق و طلیق و قدیم قدیم و حادث حادث
 خواهد بود و الا قلب قیافاتی لازم آید همچو وجود
 و احدیات و عدم نیز مفهوم و احدیات و تکیه و کلام
 نیست پس لغت و کثرت و عدم نباشد و وجود غیر
 عدم و عدم نیز وجودات و عدم بوجود و جمع
 شده چه اجمال و حدیث کمال تمام مراتب
 اجتهادات نیستها بوجودان قیام است و مرتبه

ان ان کامل اعیان است و عالم ان از عالم
 جاویدت و مظهر و مراتب و آثار تشریفات قائم
 موجودات و عله غایب و ناسوت که درین مظهر
 آن مکتوبین که عمل ظهور قیامت و صفات اخلاقی
 الهی درین مظهر ظاهر شده اگر چه در ذات مظهر
 فاما ان مظهر طاعت تمام است و راه و سنجید
 و صفات از انست که آینه هدایات و آخر
 تشریفات و خاتم موجودات از انست که تشریح
 به جا تمام رسیده و در سیر وجود آینه را در وجود
 انکسار و عله غایب از انست که عوالم او مکرر ظهور
 طیفیل وجود اوست بکم لکان لما خلق الا ذلک
 وحدیت قدس کنت که انحصافا جبر ال اوست
 هم او را برین تشریح مکتوب غایب مونت است و تشریح
 تمام جبر از انست که آینه جبر ان کامل خلیفه است

و ثابت علم اهدیه و یقین اولت و مظهر او تو انست
 بصورت اگر چه آفته تنزلات و اوقتشه فاما بمنی غیر
 بر همه مراتب قیاسات مقدرت و چون میان و بتر
 شده که انان خلیفه و نایب حق است پس بدان
 ایدک الله تعالی که سلطنت و ایالات خلافت و نیات
 حق تعالی است در زیر و سلطنت و در نوع است
 و معنوی سلطنت صورتی با وجودش ظاهر اند که در او
 دنیا سلطنت دارند و ایشان صورت صفات لطف
 و قهر خداوندی اند و لیکن در صورت ظاهر جهان معینند
 که از کمال معرفت صفات باطن معنوی خویش غم اند
 و صفات لطف و قهر الهی بر ایشان ظاهر نیست دور
 مجامعت و همی نیکی گرفتار مانده اند همچون
 صاحب طای که از صورت خود پیچیده و خط ولادت از
 جمال او دیگران دارند سلطنت معنوی آن طایفه را

که ملوک زمین اند و مظهر صفات لطف و قهر الهی اند
 و مملکت معرفت و حکمت خداوندی و صنایع
 و بیابان الهی و جبین کمالات و مصنوعات ارفع و مستور
 موده اند و جواهر زواهر فراین حیاتی و دقائق
 و حقایق الهی چشم حقیقت و ایمان بصیرت مظاهر
 و نشان داده کرده اند و بسیر کج معرفت نیستند قدرتی
 رتبه رسیده و بر تخت مملکت ابروی و سیر سلطنت
 مردی است هوار نشسته در کفینس که ممالک صوری
 و معنوی بر آید و هر چه جزو عقیده و ملتقت میشوند
 و لیکن سادات غلظی و دولت کبری در انت
 سلطنت صورتی و معنوی و مملکت زمین و دنیا بکرت
 کرامت کنند و سلطنت صورتی و ایالات ظاهری
 از جمله الطاف باری است تعالی و تقدیر و چون حضرت
 عزت و کمال عاقلان را فتنه زده را از عالمیان

برگزیده و بنیاد اقبال آبی خلیش مخصوص کند و
بسعادت مظهر صفات خداوندی مستند کند نظر
بیدیده بصیرت غما تا چه اقبال و نیز و کرامت در آن
ذات مکرم و گوهر شرف از او کینه صفت در آن
ذات شریف و گوهر لطیف آنست که هر فردی از
افراد آن از او بوی غایت ملوفا کند مقبول
مقبول هر دو جهان کرده و کسر افزای عالمیان
و اگر ببطور تکرر و مدبر و مردود و جلا جهان کرده
و کمال سعادت در آنست که سلطنت صورتی
و حکمت صحیح و مسمومی حاصل کند چنانکه او
این مرتبه از انانیتند کمال الله تعالی یاد
انا جلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس
بالحق و لا تتبع الهوی فیصلک فی سبیل الله
حاکم مطلق در این آیت حکم نابت که در کاهت

و ملوک

و ملوک و سلطان را تهنیت کرده در رسوم جهان اری
و حکومت گذاری و آداب سلطنت و قانون سعادت
و این نصفه درین آیه کریمه بسیار مجید است
و فرمود که انا جلناک خلیفه فی الارض یعنی ما ترا
خلیفه کردیم پس ما را رتت بد که پادشاه باید
که پادشاهی خلیفان عطا می شناسد و ملک و ولایت
بخشند او داند انکه تهنیت پادشاه را
ازین اشارت که ما ملک بودیم تعقیب داند که از
کسیست و بدو داد پس در آن سو نماید که بواسطه ملک
عایدت خانی ملک تهنیت پادشاه است و خود را از دیگر
و تواجیب و ظروف مکرر داند انکه بداند که پادشاه
خلیفه حق است پس اجرای امر حق نماید و فرمود
فاحکم بین الناس بالحق امر و اشارت به آنست که پادشاه
باید که حکومت گذاری میان رعایا بر ایا و او با

وضعفا بنفس نفیس و ذات شریف خود کند و
احکام رعیت و زیر دستان بدت و بیکران گذارد
که نواب حضرت و امرا و ارکان دولت را آن
شفقت و رأفت و رحمت نباشد چنانکه رحمت
خدا بر بنده زیاد از دیگرانست چون از اسم
الراحمین است پس الی و حاکم باید که شفق و مهربان
و رحیم دل باشد و نمود حکومت حق گویند
یعنی بر استی و عقل گویند و جو و تقدی کنند و چون
حکومت حق کند اگر چه عدل و سوت باشد مطیع و
هوا میل نماید بشیرت محمد و حکم الهی فصل و قطع
مهمات نماید ^و لا تتبع الهوی ^و سر نمود یعنی
تقابلت هو املن که هر که تقابلت هو الیه نتواند
که تقابلت امر خدا کند و ^و سر و مزو و خصلت عن
سپیل اند یعنی هر که از راه خدا بپایند و در

از رحمت حق و بیک اشارت که پادشاه
خلق با مقام و مرتبه نبوت متوان کرد چنانکه
هم رعایت حقوق مهرباننداری و جهانبگیری و عدل
کستری و رعیت پرور کند و هم حق راه دین
و حفظ معاملات شرع محمدی بجا آورد و بر اسم
ولایت و شرایط نبوت قیام نماید آنکه
خليفة الارض و رسول و کفایت رسولان و نبی
او عالمی را که در خلافت این جمله است ^و آنکه
چون ملوک در جهاننداری با رعیت عدل کستری
و انصاف پروری روزگار گذراند و ظالمان را
از ظلم و فخرتاز از شوق منع نماید و علماء را موقر ^و
بهر خصیل شغول شوند و صلی و اقیار ابرار کفایت
جویند تا در صلاح و طاعت راجع تر شوند
و اقامت امر مودت ^و هر که فریاد بر صاد

و در راهها اینگر که اند هر چه طلاق و توبه
و قلم و اسایش و رفاهیت که اهل مملکت او دارند
و عمل کنند جلوه در دیوان اعمال صلاح او گویند
و از هر طعم و شوق و قور و مناسبت و ملاهی و موسیقی
که منزه نماید و بیاسات و بهیبت و سطوت او
از آن مستنزه و محبت شوند جمله وسیله و ذریعه
تقریب شود بدو درگاه عزت و این سعادت هرگز
یافتد و بلکه خاشاک و کت و بهر کوی این مکتب
ذکر فضل اید و توبه هرگز اینار ملوک و عالم بمنزل
در تن چون پادشاه بمنزل صلاح باشد هم جهان
بصلاح باشد و اگر پادشاه بعناد هم جهان باد
چنانکه حضرت سید کاینات علیه السلام در قول
فرمود آن محمد بن آدم حضرت آذ اصحاب
بهما سایه الجسد و اذا نزلت من بهما سایه الجسد

القلب

القلب و زیر پادشاه را بنیاد عقلت و لایضا که
و لرا از عقل کامل تا زیر است تا بنیاد و رت و
او در ممالک بنان لغت کند و مصالح الحی و جزوی بد
حایت کند پادشاه را از وزیر و عاقل عالم منصف
تمیز کافی امین و واقف دیده جهان کار دان ها
بامروت نیک خلق همین پاک اعتقاد مشفق است
که در هر حال احوال در خصوص و عموم با او مشاورت کند
و همچنان دیگر بار کاند دولت چون ستون و شرف
و خاطر خوشی و حاجب و خازن و غنیمت
بنیاد سرود است با پی و اعضای ریه اند چون جگر
و شش و سپرز و زهره و غیر آن و عمال و نواب
و دیگر کاستکال بنیاد اصحاب و مناصب و اصا
و غیر آن و با اولاد که در عیال و تقاضات در جامع
بنیاد ثوق و اعصاب و عظام و شوره و غصبات

چون این عقدهات و وضع شد بنا برین حکومت
و عدالت و نوع است خاص و عام سلطنت خاص
آنست که اعضا و جوارح نفس و قلب و روح ظاهر
و جوهر باطن که رعایای حقیقی اند جمله را در قید فرمان
شریعت و حکمت و منفعت آورده و هر یک را در
صورتی قیاسی که مأمور و محکوم است بر کار
مشغول کند و لیاقت شایسته و وعد و وعید و
از منتهیات متنوع کرده و نفس باطن و طاعت از
امارک مباحه و بی بازرساند و دل از مال و لغات
طبیح و تحسنت هب و عادات لغات قطع و عهد
و متعهد و راه گریا کرده اند تا باطن ضیاع ضیعی
الهی کرده و مویب تنباید نامتناهی شود تا بقوت
ربانی و تائید آسمان در سلطنت شروع کند و دنیا
و خلقت قی و عالم مشرف شود و در مملکت اطام

و قانون و قاعده بدست از دو که پیش از آن نبوده باشد
و اگر بوده باشد پادشاهی دیگر فرغ کرده باشد
او با زجای هند تا مقصود عالم هر کس که بد آن بت
رود و بران قانون عمل کند عقاب آن مجله
در دیوان آن ظلم مستعز و کینه منور است
حسته فدا و با و با و با و با ایام ایام القیام
بجسنت بر ملک و احوال اجبت که اگر عهد با
سابق قانون بد نهاده باشند و غیره و جوری نیست
کرد و یا خراج زیاد بر منور وضع کرده که فراموش
نباشد و فرغ کردن فرود است و تصنیف و ن
لازم است و او را آن عذر قبول نیست که گوید
من چنین یستم یا و بال آن بر کردن آن که آن
نهاده و بال بر آنست اما او هم مافوق باشد
که آن ظلم و بدعت مقرر است و بدان رضاداد

و دیگر پادشاه چون شبانت رعایا چون در بر
ایشان واجبست که در هر از کمال نگاه دارند و در
و فتح کنند و کرک رعایا انواع الت از آنجا
و امر اولش کرمای و وزیران و کشتگان و عمل
و متصدیان و قضاة و اهل بدعت که هر یک
چون فرصت یابند مناسب قوت و شوکت
خود در لغوی و قلب آیند پس ملوک باید که با کمال
که رعایا و بقره را با اینها باز نگذارند و پیوسته
متخصص احوال هر طایفه باشند که در سوال بنحیر
و تقییر از احوال رعایا و بر ایا و چیز نوشته ایشان
از پادشاه پرسند چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
لکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة الله لیراع
ارعیته و مسئول عنه و امر مودت نهی شد از
بجالت تار و اج اعلی علم و سلاح و عقبت و عقوبت

کلمه

کلمه کلمه در این است و علم و وقت و وقتند و اثناس
و بیخ کیر و عوامان و مردم عموماً و نماز و نما
و ظالم طبع بحضرت پادشاه راه نمهند و مهت
و خدمت باین طایفه از ازل رجوع نکنند بلکه
و مخدول دارند و عدل تحقیق راست است که ظاهر
و باطن است و سر و علانیه با خدای تعالی و سلطنت
و حکومت و مملکت بلحق را ندان چنانچه خود را مملکت
برای خدای دارد و معمول العبد و مملایه کمال
مولاه بر خود خواند و اند و بعد از او از ارض و لقا
روی بر مصالح و مهت خلق آرد و از احوال بلاد و
متخصص مستبقر شود و بر رعایت حقوق و حفظ حدود
مسلمانان مشغول شود و در حکومت تدبیرات
نیک نماید که کو یا حق نمند و بفرمان خود عمل
و از الایش هوا و با کمال کار و تمام موجب

و رفت کرد و در سر از استانه حق بر نزار و دیده
 پادشاه مجازی دنیوی میوز نشو و ایة کریمه لا
 یزکم الدنیا و الدنیا و لا یغربکم بالله الموز و محط
 بملکت خود شکر و بلا بجز و انسا و بچندلی پوسه
 ملازمت عقیقه عبودیت نماید و پیشم غنا و استغنا
 و عزت و سلطنت بخود نگر و که غنی مطلق و سلطنت
 تصدیق بغير واجب الوجود را نیست چون کمال
 انانی و سلطنت و حکومت صوری و معنوی موجود
 بتعلق بدین بدن و نشاء غفلت و غرض اصیا
 معصود کلی از ان امر ابراهم علوی و الیاء اجسام
 نه نیست آدمیت که در صدق وجود و زبده
 همه موجودات و ترکیب از جنه مخلوق و انبیا
 ه از استه و بعدل و سیاست و طاهر و بیجا
 سده و حصول این کمال و صد در این احوال

وجود صحت که سیدار قابل و موضوع الیه کمال است
 مستور می شود پس هر فردی را از افراد این
 انان واجب و لازمت که در حقیقت صحت
 سعی نماید تا از سعادت و ایرین و کمال محروم نشود
 و چون مزاج انان برابر اختلاف فصول همان زمان
 تغییر و تبدیلی کمال و شرب و کمال انان
 حال مزاجا بسبب احوال مزاج و تغییر طبیعت از
 کیفیت صحت از امور دنیوی و اهروی بازمی نماید
 بنا برین مقدمه حکما در ترتیب و تنقیح این فن سعی
 بکنند نموده اند آنچه غالب است از شته ضروریه در
 بر سبب احوال عرض کرده می شود طب علمیت که بدو
 احوال بدن انان معلوم کنند از جهت صحت و
 آن دو دست علمی و عملی و مقصود بالذات از
 علم طب حفاظت صحت حاصله در استراحت و از این است

و آنچه در فصول اربعه رعایت باید کرد آنست
که در فصل بهار موادنی که در زمستان است
شده در حرکت آید و در شب بلبلان کرد و تدبیر
آنست که آنرا کم کنند بطیغف و تقیلند آبها
و لقی با فصدیا سهال کنند بعباده و غلبه
و از محضات و سخات شیده و کثرت حرکات
و استحمام و کثرت اکل بوم و شیرینی
و از اثره مثل شراب حمص و لیمو و صندل و
یربانس و گنجین تناول کنند و از اغذیه رزق
و سباق و انار و انه مناسبتند و در فصل بهار
آسایش و رفاهیت و راحت مشغول باید کرد
و رحمت شمال قریب آب روان که از کنار
خان دور باشد مسکن سازند و از حرکات
بیار و خواب روز و کثرت بجا آمدن و شرب آب

که در بهار که در برگ ترب و پنبه مرغ و مغز
هر سینه بدان کنند که در مزاج صفا بود و جمع
میان کسینات و جموجات و ماهی تازه بناید
کرد و ماست و ترب و ماست و مرغ با هم خوردند و آنرا
بر سر هر لیه که بر سر برنج و کله و کسر که با سر باغ
خورد و کوبه ترب با سر و میاز و عمل باغز به و باقی
و ماست با هم جمع کنند و از جموجات و دستها
که در طرفین باشد احتیاج بناید خصوص که در آن
پخته باشد اما آب از زمان خوردن که غذا شروع در
هم نم کند و در میان غذا آب خوردند و بوی کفتر
که هر گاه که غذا آب بطلبید بناید خصوص که در میان
غذا خوردن عادت کرده باشد و جوان خوردن
مزاج را ازان منع بناید که داماد و عقب استحمام
در ریاضت و سهوت و الخ و الخ خصوص غریزه و

و در آن شراب مطلقا آب نوزد صوم آب
و اگر صبر تو اندک در اندکی خورد مطاوعت
عطش کاذب نباید کرد و هیچ میان آب آن
و آب چاه مغز بود و اصلاح آب فاصد بطبع کنند
یا با خاک پاک پانیزند پس همان کنند و تریاق
هم که بهاد فی الف پاز است مخصوص بسیر که پرو
اما شراب خوش در بوجو گفته که بهترین شراب
آنست که طعم و بوی خوش آن بود و صافی
و معتدل القوام باشد و اگر اندکی از آن در ظرف
گنند و چند روز نهند فاسد نشود و شراب آنکه
وزند که طعام بهمضم شده باشد و خدایمی که نشاء
زرد شک ساق و اخروانه و آب گشت و اشغال
آن کجیب مزاج و حد استقاع آن باشد که نکلارند
که طایف شود و چون خواب علیبه کند و غشیا ن پیدا

و در مایع و بدن ثقیل کرد و در ذیمن شوش شود
نی باید کرد و ترک شراب خواب نمودن
و شراب بکاسهای کوچکتر بود و بیک دفعه
مصرف باشد مگر کسی که بران متاد باشد و تغزل
در شراب بخار از آن منع کرده اند لیکر اگر بدک
باشد مخموری مزاج را سبب به و امرود و
خماض و قرص لیمو و کنگیرین و کاه بود و کاشتر مناس
بود و مزاج مبرود را کوارش مصطکی و عود و عود
و کلغنه و فندق و پسته مناسب بود و او آب
صحت آنست که تریمن بدن کنند و جامهای با
لطیف پوشند و بوی خوش بکار دارند و کلک
لطیف و طایات لطیف از طایر
هم نماد که موجب خوف و غم باشد اقران قضا
در یا حین و از این طریقه در مجلس نمودن و

مطرب باید که خوش شطرنج و خوش طبع و خوش
باشد و درستی مجامعت کند که موضع اعضا
شود و اما بر شراب اندک و خازیند بود و شراب
باعق کاه و زبان قهقج زیادت کند و باطل
مقوی معده باشد و باعق پدید و کلسر خوری
و جگر کم را مناسب بود اما فاعبارت از آن
بخارات شراب بود بد باغ ضایع و صید
شود و جمیع افعال نفان مضطرب کرد و حقیقت
و غیشان پیدا شود و بسبب آن بقیت شراب
که مستقیم و مخدر شده باشد و خمار از استلا و کثرت
مقبول بود و از تحفیف باضمه و دافعه و کثرت
سرب و شراب ای مختلف و بهترین علاج خمار
آنست که معده را از بقیت که باشد بقربان
کنند یا طبع طبیعت نماید و مستومات بارد

هو که در بینه ریح از تمام پیرون باید آمد و رعایت
پیشتر باید کرد و در وقت مجامعت غذا
خوردن فزاید کرد و اندوختن استقامت بخیر بود
اما با آن خورنده بود و در خلوصه مجامعت
صنعت و جفاف آورده و مرطوب را مناسب بود
در تند حرکت و سکون بداند که بعد از استقر از غذا
در معده حرکت مناسب بود تا معده باشد بر مضمون
و وقت ریاضت آن زمان باشد که فضله بدنی از بول
و براز دفع شده باشد و غذا بهضم گشته و بسبب کثرت
مغذایاننده و تا حرکت لون و کثرت و حرکت باقی
باشد و سیلان عروق برید نیامده ریاضت مفید
و چون تغییر در لون و کلاله در حرکت
و بر خلوصه و بعد از جماع مضروب و بدان صغیف
ریاضت نباید کرد و حرکت مناسب است

و ابدان ضعیف و لطیف مزاج را سواری و استقامت
رفیق و در کشتی نشستی معیند بود و این ریاضات
سبب تاجع اعضا باشد و آنچه در بعضی خاص بود
که ریاضت و باغذات و استماع اصوات صافه
و الحان لذیذ ریاضت گوش بود و فطردر اشیا
و قیاس ریاضت چشم بود و در لک اعضا نیز نوعی از
ریاضت است و او را تاثیر است پیش از ریاضت
و بعد از آن عظیم مناسبت بود و در لک از اعالی بنا بر آن
کردن و با سافل قطع کردن و لعکس این شاید در
تدبیر شیخوخیت چون در سن شیخوخیت بروت و
بیست غالب میشود و تدبیر جنات و مرطبات کنند
و در کور ریاضت و استقامت متدلل ضابط بود و تقییل
غذا کنند و اگر چه در فمات جوزند و اجنبات
اغذیه سوداوی بفر کنند و استعمال او با ریاضت مناسبت

عجز و لادن و غالیه و تدبیر برود غیر نزل و با همی و بر
مناسب از اغذیه آب و گوشت چرب و حیلم کسب
و شیر و عسل خوردند و از میوه با الیز و میوه زرد و با الیز
و کز و سیب و پاپاز باید که لطیف است و با الیز
کنند با سق مرغ و کشتک جو و این خوشنما و با الیز
جوت کنند و بجزرند و بجزرند و با الیز از او صدمه بود
که در بدن قوی شود و در زهرستان ایضا با الیز
و نوش آرد و ماده الیز و قوی و صحت و عود
و امثال آن کنند و در تدبیر سهل قانون مسهل است
که پیش از خوردن ماده را الصبح و بعد از پیش از آن
یک کوزه زجاجی را در نند و بعد از شروع در عمل
نوار باشد و تا مسهل در معده باشد غذا
و اگر از شربت مسهل غشیک آید قوی است و مسهل
سیب به رو یا سبب است که تا دل کنند و تا از شربت

سهل بود روزی کنند تا معده پاک کنند و بعد
از قطع اسهال شربتی از نبات بکوبند فایده بسیار
باشد از بیان و بعد از شربت غدا می خورند تا دل خرد
مثل کوبه آب باغ جویان و اگر اسهال از حد بخورد
کند و شکر کافور بکشد و اطراف پهنند و قند
تند و کند و بر معده صفا کنند و قهقهه می خورند
و ترقیق انجام میدهد بود و کسکی عادت بسیار
باشد لازم است که هر سال از نبات طبعی
تناول نماید امید بکرم واجب الوجود که در آن
شریف در جو و یا جو درین کوفت ملک معبود است

صلوات الله علیهم و آله و سلم
غفر الله لهم

17-9
1894

خطی

۲۳